

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اولاً خ لمي خوشحالم و حقه قنأ خ لمي متشكرم از كاك حضار، بخصوص برادران و خواهراني كه زحمت كشده بودند، تحه ق كردند، مقاله تنظ م كردند، بعد كوشش كردند آن مقاله را خلاصه كردند - پ دا بود د نگر، مقالهها كاملاً خلاصه شده بود - كه با د خدا به ما توفق بدهد، بتوانم اصل مقالهها را كه حالا چاپ كردند، در اخته ار گذاشتند، وقت كنم و انشاءالله بدم. حالا بنده كه اقبال ان وقت پ دا كردن را به د است داشته باشم، اما دوستان خوب است به اصل مقالات مراجعه كنند و تأمل كنند؛ چون ما با ان مقوله كار دارم. همچن ان از مجري محترم و عز زمان آقاي دكتر واعظزاده كه طبق معمول با سخنان كوتاه، مطالب زادي را ب ان م كنند و با تظاهر كم، عقبهبي وسعي از كار را با خودشان ان طرف و آن طرف م كشانند، تشكر م كنم. واقعاً شان و همكارانشان خ لمي زحمت م كشند؛ م دانم.

لازم است ك تشكر و ژه هم از همي دستاندركاران بكنم. خب، ان روزها مشاهده م كنم د تبع ان گلاو ز شدنهائي كه استكبار جهاني و در واقع دشمن درجهي ك آزادي، با كشور ما و با جمهوري اسلامي پ دا كرده - سر هم ان قضا اي اقتصادي و آثار آن بر عملكرد مجموعهي حكومت و در زندگي مردم - طبعاً ك دغدغهي عمومي در فضاي سياسي كشور وجود دارد؛ معني ه چكدامان فارغ از ان فكر نسته در ان حال ان كار اصلي و اساسي و بلندمدت، دچار وقفه و تعطيل نشد؛ معني تفر با به طور دقيق، طبق همان برنامه ريزي هاي كه كرده بودند، ان اجلاس در زمان خود تحقق پ دا كرد. ان بنده را، هم خوشحال م كنند، هم متشكر م كنند از همي دستاندركاران.

جمهوري اسلامي از برگزاري جلسات نشستهاي اند شهبای راهبردي چند هدف عمده دارد، كه ان هدفها را ما نم خواهيم فراموش كنم و از جلوي چشممان خارج كنم. كي ان است كه كشور در مقولات ز ربنايي، ن از شد دي دارد به فكر، اند شه، اند شهري. خ لمي از مقولات اساسي وجود دارد، كه حالا ان چهارمي است كه دارم مطرح م كنم، و م با ان محتاج دارم به ان كه در آنها اند شهري كنم و فكر را به كار بندازم. بنده در ك دمار ماه رمضان در ان حسنه كه با جمعي از دانشگاه ان بود - حالا اساتد، دانشجو، ادم نسته - آنجا اشاره كردم به سخن كي از حضار و سخنرانان سال قبل همان جلسه، كه به من خطاب كرده بود كه شما كه ان چند ساله انقدر روي مسئلهي علم و پ شرف علمي و شكوفائي علمي تكه م كنم، روي فكر هم تكه م كنم. من فكر كردم، ددم بس ار حرف مهمي است. خب، ما انجا هم گفته م كه بروم فكري بكنم براي فكر، براي اند شهري، فعال كردن اند شهها. البته ان مسئله شرائطي دارد، زم نهائي دارد، امكاناتي دارد؛ بعضي اش را دارم، بعضي اش را ندارم، م توانم كسب كنم. ان جزو چالشهاي اساسي ك ملت است؛ ملتي مثل ما كه مانند مرداب ك جانمانده؛ مثل رودخانهي خروشان در جر ان است. ما انجورم د نگر؛ مادر حال جر انم، دارم پ شم رو م زد و خورد و به ان طرف و آن طرف خوردن و مواجه شدن با مانع هست، اما پ شرف متوقف نم شود. ما ك چن ان ملتي هستم؛ پ ش محتاج دارم به ان كه به ان مسئله فكر كنم. بنا بر ان ن از شد د كشور به فكر و اند شه، بخصوص در مقولات ز ربنايي، كي از هدفهاي ان جلسات است.

ك هدف د نگر، اهميت ارتباط مستقيم با نخبگان است. من ممكن است كتاب شما را بگرم بخوانم؛ اما ان فرق م كند با ان كه سخن شما را از خودتان بشنوم، ولو به صورت خلاصه شده. همي حضاري كه انجا تشر ف دارند، ان حكم دربارشان صادق است. سخن كد نگر را ب واسطه تخاطب كنند، بشنوند؛ ان هم ك نكتهي مهم است. نكتهي سوم - كه ان هم نكتهي بسار مهمي است - زم نهسازي علمي براي دست افتن به پاسخ سؤاليهاي مهم در مقولههاي بناد ان است. هم ان طور كه بعضي از دوستان اشاره كردم، ما با سؤاليهاي مواجهه ما ان سؤاليها با د پاسخ داده شود. ان سؤاليها شبهه آفري ني نسته، فقط ب ان شبهات و گرههاي ذهني نسته؛ بلکه طرح مسائل اساسي حات اجتماعي ماست. با ادعائي كه ما دارم، كه م گوه م ما جمهوري اسلامي و نظام اسلامي هستم، اننها طرح مسائل اساسي است. با د گفت، با د پاسخ داد. آ ان مسئله حل شده است؟ جواب روشني دارد؛ ندارد؟ در ان زم نه، ما محتاج به كار دارم. ان اهداف ان جلسه است.

البته ان نشستي كه امشب دارم و نشستهاي سهگانهي قبلي، ه چكدام براي ان نبود كه سخن آخر در انجا زده شود. نه شما حرف آخر را م زدم، نه بنده حرف آخر را م زدم؛ انجا فقط زم نهسازي است. ما م خواهيم ان حركت راه بفتد؛ ان جر ان به مثابهي ك چشمهي جوشندهاي، دهنهانش باز شود، تا جوشش راه بفتد. كار اصلي، بعد از ان جلسه با د شروع شود؛ كه آن هم به دست پژوهشگران و استادان خوشفكر و بانگ زم نه، هم در حوزه و هم در دانشگاه انجام خواهد گرفت. خب، كارهائي كه بعد از نشست اول انجام گرفت - كه نشست دربارهي الكوي اناني اسلامي پ شرف بود - جناب آقاي دكتر واعظزاده شرح دادند؛ كارهاي خوبي شده، كارهاي اساسي شده. نشست بعدي هم كه با موضوع عدالت بود، به همان مركز سپرده شد. نشست سوم دربارهي خانواده بود. كارهاي مهمي در ان زم نه انجام گرفته؛ چه در مركز، و چه در برخي مؤسسات تحه قاتي و مراكز تخصصي. كار دارد پ شم رود. تابلو نداشتن ان كار، درخواست خود بنده بود. ما از اول ما مل نبودم كه براي ان كار تابلو بزنم. ما م خواهيم كار انجام بگرم؛ وقتي كه تحقق پ دا كرد،

تابلو پدیده شود. البته اخیراً من به دوستان گفتم برای اینکه این جر انسانی، بخصوص در مقوله‌ی چالش‌های مثل آزادی، در خارج تحقق پیدا کند، از آقا ان درخواست کردیم است رسانه‌های مرتبی را دنبال کنند، تا صاحب‌نظران، افراد علاقه‌مند، افرادی که احیاناً به خمودگی در این زمینه‌ها دچار شدند، دنبال تک‌بهنای برای انگ‌زش هستند، آنها بتوانند از جلسهی امشب ما بهره‌مند شوند و وارد جر ان شوند؛ لیکن ما بنا بر تبلیغات - به معنای متعارف - نداریم. اما درباره‌ی موضوع نشست امشب - معنی مسئله‌ی آزادی - چند تا نکته وجود دارد. باناتی که دوستان کردند، بانات خیلی خوبی بود. معنی واقعاً انسان وقتی گوش می‌کند - که بنده هم مستمع خوبی هستم و حرفها را با دقت گوش می‌کنم - استفاده می‌کند. از همهی این باناتی که دوستان کردند - از بعضی بیشتر، از بعضی کمتر - واقعاً استفاده کردیم نکات قابل توجهی بود. البته این راه من بلرودر با سستی بگویم از مجموع فرمایشات آقا ان هم فهمیدیم که چقدر ما در این زمینه خلأ داریم. خود بانات و تحقيقات شما این باور را که در بنده بود، تشدید کرد، که فهمیدیم ما چقدر در این مسئله کمبود داریم؛ که حالا به این مسئله کمبودمان اشاره خواهیم کرد.

حقیقت این است که بحث آزادی در بن غربی‌ها، در همه بن سه چهار قرن حول و حوش رنسانس و بعد از رنسانس، یک شکوفائی بلانظری پیدا کرده. چه در زمه نهی علوم فلسفی، چه در زمه نهی علوم اجتماعی، چه در زمه نهی هنر و ادب‌ات، کمتر موضوعی مثل مسئله‌ی آزادی در غرب، در این سه چهار قرن مطرح شده. این یک علت کلی دارد، علت پد رامونی هم دارد. علت کلی این است که این بحثهای بنانی اصولی برای اینکه راه بنفتد، یک ماجرا انگ‌زی لازم دارد؛ معنی غالباً یک طوفان این بحثهای اساسی را به راه می‌اندازد. در حال عادی، بحثهای چالشی عمیق مهم درباره‌ی این مقولات اساسی اتفاق نمی‌افتد؛ یک حادثهای با پیش‌اند که آن حادثه زمه نه شود. البته عرض کرده‌ام این اشاره‌ی به عامل اصلی است - که حالا عامل اصلی را عرض می‌کنیم - عوامل جانبی هم هست. آن حادثه در درجه‌ی اول رنسانس بود - رنسانس در مجموعه‌ی کشورهای اروپائی؛ از ایتالیا بگریکه سرمنشأ بود، بعد انگلستان، فرانسه و جاهای دیگر - بعد از آن مسئله‌ی انقلاب صنعتی بود، که در اواخر قرن هفدهم و اوائل قرن هجدهم در انگلستان به وجود آمد. خود انقلاب صنعتی یک حادثهای بود، مثل یک انفجار، که انسانها را به فکر واداره کند، اند شمدان را به فکر واداره کند. بعد هم در زمه‌ی قرن هجدهم مقدمات انقلاب بگریکه فرانسه - که زمه نهی اجتماعی تحقق یک انقلاب عظیم بود - در منطقهای که از این انقلابها نداشت، فراهم شد. البته نظر این در صد سال، دو ست سال قبل از آن مختصراً در انگلستان اتفاق افتاده بود، لیکن قابل مقایسه نبود با آنچه که در انقلاب فرانسه اتفاق افتاد.

مقدمات انقلاب فرانسه، همان آمادگی داخل مجموعه بود؛ همان چیزی که زیر پوست جامعه وجود داشت و اند شمدان آن را می‌دیدند. من به شما عرض بکنم؛ آن مقداری که امثال مونتسکیو و اروسو از واقعه‌ی تهای جامع‌ی فرانسه استفاده کردند برای گرفتن فکر، واقعه‌ی تهای جامع‌ی فرانسه از فکر آنها آنقدر استفاده نکرده. هر کس نگاه کند، این را خواهد دید. می‌دانید که خود مونتسکیو و اصلاً بگریکه رون فرانسه بود. واقعه‌ی تهای وجود داشت. قبل از اینکه آن انفجار بزرگ سال ۱۷۸۹ اتفاق بنفتد - که خوب، انفجار عظیمی بود؛ چقدر ضایعات، چقدر خرابی‌ها به وجود آورد - در زیر پوست جامعه و شهر و کشور اینقدر حوادث اتفاق می‌افتاد که نشان می‌داد یک چیزی در جر ان است. حالا در خصوص آزادی، بحث عقل را مطرح فرمودند. نه، من به شما عرض بکنم؛ در انقلاب بگریکه فرانسه ممکن است چهار تا روشنفکر یک جور حرف می‌زدند، اما در می‌دان عمل روی زمه بن، آنچه که مطرح نبود، مسئله‌ی عقل و عقلا و ت و گرایش به عقل بود. نخیر، آنجا فقط مسئله‌ی آزادی بود؛ عمدتاً آزادی از قید سلطنت و حکومت مستبد مسلط از چند قرن پیش؛ حکومت بوربنها که بر همهی ارکان زندگی مردم مسلط بودند. فقط هم دستگاه دربار نبود، بلکه اشراف فرانسه هر کدام یک پادشاهی بودند. این که شما می‌گویید راجع به باسند و زندان‌های باسند، این مال همان چند صباح که نبود؛ شاید چند قرن گذشته بود و باسند، همان باسند بود. معنی وضع، وضع آشفته‌ی بود. خوب، آدمهای صاحبفکری مثل ولتر و روسو و مونتسکیو این وضع ت را که می‌دیدند، استعداد اند شمدن و فکر داشتند، به یک جائی می‌رسیدند، یک حرفی می‌زدند؛ حرفهای آنها هم در واقعه‌ی ت و در متن عمل در فرانسه اصلاً مورد توجه قرار نگرفت. حالا شما نگاه کنید، نطقهایی که در آن وقت همان بزرگان نطق - مابو و دیگران - کردند، هیچکدام ناظر به حرفهای مونتسکیو و حرفهای ولتر و آنها نیست هم‌هاش ناظر به فساد دستگاه، استبداد دستگاه و انباشت. واقعه‌ی ت انقلاب فرانسه این است.

انقلاب بگریکه فرانسه به یک معنا یک انقلاب ناکام بود. حداکثر ازده سال اودوازده سال بعد از انقلاب، امپراتوری پر قدرت ناپلئون به وجود می‌آید؛ معنی یک پادشاهی مطلق، که پادشاهان قبل از لوئی شانزدهم کشته‌شده‌ی در انقلاب هم اینجور که ناپلئون پادشاهی کرده بود، پادشاهی نکرده بودند! ناپلئون می‌خواست تاجگذاری کند، پاپ را آوردند تا تاج سلطنت را روی سر ناپلئون بگذارند؛ اما ناپلئون اجازه نداد پاپ بگذارد؛ از دست پاپ گرفت، خودش روی سرش گذاشت! حالا آنها در حاشیه و توی پرائنز است. در مقایسه‌ی با انقلاب ما، بنده بن سه تا نکته توجه شود: در انقلاب ما این چیزی که نگذاشت چیز بن حوادث و فجایعی پیش بیاید - لاقلاً به یک شکلی، ولو مثلاً خفتنش - وجود امام خمینی بود. آن رهبری‌ای که متبوع و منتقد و مطاع عندالکل بود، او بود که نگذاشت و آلامطمئن باش که حالا اگر نه

آنچنان حوادث، حوادثی شبیه آن پیش آمد. در همه ده دوازده ساله که ما به انقلاب تا ظهور ناپلئون و قدرت گرفتن ناپلئون است، سه گروه بر سر کار آمدند؛ که هر گروه، گروه قبلاشان را کشتند، نابود کردند و خودشان سرکار آمدند؛ باز گروه بعدی آمد، این گروه را نابود کرد و کشت. مردم هم که در نهایت بلبشو و بدبختی زندگی می‌کردند. این انقلاب که فرانسه بود، انقلاب اکتبر شوروی هم از جهات زیادی هم به جور است - معنی شبیه انقلاب که در فرانسه است - منتها آنجا یک وضع خاصی بود، و عوامل گوناگون دیگری که به شکل مردم را هدایت و کنترل کرد. بدینست آنها مورد توجه قرار بگیرد. در محافلی که حالا بنده با آنها برخورد دارم - چه محافل تاریخی، چه محافل دانشگاهی اینچنینی - متأسفانه نمی‌بینم که به نکات موجود در این انقلابها توجه کنند.

البته می‌دانید در فرانسه چند انقلاب اتفاق افتاده. این انقلابی که در پایان قرن هجدهم اتفاق افتاد، انقلاب که در فرانسه است. بعد از حدود چهل سال، یک انقلاب دیگر؛ بعد از حدود بیست سال بعد از آن، یک انقلاب دیگر به وجود آمد؛ یک انقلاب کمونستی. اول این انقلاب کمونستی در فرانسه اتفاق افتاده، که آنجا کمونها را تشکیل دادند.

بنابراین عوامل رشد این حرکت فکری، اینها بود: در درجه اول، رنسانس بود. طبعاً رنسانس یک حادثه‌ی دفعی نبود، اما حوادث فراوانی در طول دوست سال اول رنسانس پیش آمد، که یکسایه مسئله انقلاب صنعتی بود، یکسایه مسئله انقلاب که در فرانسه بود. خود اینها فکر آزادی را مطرح کرد؛ لذا کار کردند. فلاسفه فراوان متعددی هزاران تحقیق و مقاله و کتاب نوشتند. در همه کشورهای غربی صدها کتاب مدون در باب آزادی نوشته شد. بعد هم که این فکر به امر کاملاً منتقل شد، در آنجا هم هم به طور کار کردند.

تا قبل از مشروطیت، ما یک موقعی از آن قبل که یک موج فکری ایجاد کند تا به فکر مقوله‌های مثل آزادی بگفتیم، نداشته‌یم. مشروطیت فرصت خیلی خوبی بود. مشروطیت حادثه‌ی بزرگی بود، به طور مستقیم مرتبط هم بود با مسئله آزادی؛ لذا جای این داشت که این در آنچه آرام فکر علمی ما را - چه در حوزه‌های روحانی، چه در غیر روحانی - برآشوبد؛ یک طوفانی به وجود آورد و یک کاری انجام دهد؛ کما اینکه کرد. تفکرات مربوط به آزادی آمد مطرح شد، منتها یک نقه صهی بزرگی وجود داشت که این نقه تصه نگذاشت ما به آن راه درست در این تفکر بگفتیم و در آن راه پیش برویم؛ آن نقه صه عبارت از این بود که از چند سال قبل از مشروطیت - شاید از دو سه دهه‌ی قبل از مشروطیت - تفکرات غربی بتدریج به وسیله عوامل اشرافی، شاهزاده‌ها و عوامل سلطنت، داخل ذهن یک مجموعه‌های از روشنفکران راه باز کرده بود. روشنفکر هم که می‌گوئیم، در آن دوران اول، روشنفکر مساوی است با اشرافی. معنی ما روشنفکر را اشرافی نداشته‌یم. روشنفکران درجه اول ما هم به رجال دربار و وابستگان و متعلقه‌ها به آنها بودند؛ اینها از اول با فکر غربی در زمه‌ی آزادی آشنا شدند. لذا شما وقتی که وارد مقوله‌ی آزادی در مشروطیت می‌شوید - که یک مقوله‌ی خیلی پر جنجال و شلوغی هم هست - می‌بینید همان گرایش ضد کلاسیک سانی در غرب که شاخصه‌ی مهم آزادی بود، در اینجا هم به عنوان ضد مسجد و ضد روحانیت و ضد دین بروز پیدا می‌کند. خوب، این یک قیاس معالفارق بود. اصلاً جهت‌گیری رنسانس، جهت‌گیری ضد دینی بود، ضد کلاسیک سانی بود؛ لذا بر پایه‌ی بشرگرایی، انسانگرایی و اومانسم پایه‌گذاری شد. بعد از آن هم همه‌ی حرکات غربی بر اساس اومانسم بوده، تا امروز هم به جور است. با همه‌ی تفاوت‌هایی که به وجود آمده، پایه، پایه‌ی اومانسم است یعنی پایه‌ی کفر است، پایه‌ی شرک است - که اگر مجال بود، بعداً اشاره خواهیم کرد - این هم به آزادی انجام. شما می‌بینید مقاله‌های روشنفکران استمدار روشنفکر، حتی آن آخوند ته‌زده‌ی به تنه‌ی روشنفکر هم وقتی در باب مشروطیت کتاب و مقاله می‌نویسد، همان حرف‌های غربیها را تکرار می‌کند؛ چیزی پیش از آن نیست. این بود که زایش به وجود آمد.

بنابراین، خاصیت فکر تقلیدی این است. شما وقتی که نسخه را از طرف دیگر بردارید برای اینکه همان نسخه را بخوانید و عمل کنید، دیگر زایش معنی ندارد. اگر چنانچه دانش را، انگیزه و فکر و ایده را از او گرفته‌اید، خوب ببله، خودتان به کار می‌افتید، زایش به وجود می‌آید. این اتفاق افتاد؛ لذا زایش بعداً به وجود آمد؛ لذا در زمه‌ی این کار مربوط به آزادی، هیچ حرف نو، هیچ ایده نو، هیچ منظومه‌ی فکری نو - مثل منظومه‌های فکری که غربیها دارند - به وجود نمی‌آید. خیلی از این صاحبان فکر در غرب، یک منظومه‌ی فکری در خصوص آزادی دارند. همه این نقدهائی که بر اومانسم قدمی انجام گرفته و همچنان نقدهائی که بعداً بر نسخه‌های جدید اومانسم و ابرالدموکراسی و آن چیزهائی که بعداً برای اومانسم مثلاً قرن هفدهم شانزدهم است، وارد آوردند، هر کدام برای خودش یک منظومه‌ی فکری است؛ اولی دارد، آخری دارد، پاسخ سؤالات فراوانی دارد. ما یک دانه از آنها را در کشورمان به وجود آوردیم؛ با اینکه منابع ما زیاد است، ما فقر منبعی نداریم - همه به طور که دوستان اشاره کردند - معنی واقعاً می‌توانیم یک مجموعه‌ی فکری مدون، یک منظومه‌ی کامل فکری در مورد آزادی - که به همه‌ی سؤالات زود درشت آزادی پاسخ دهد - تأمین کنیم. البته این کار همت می‌خواهد؛ کار آسانی نیست. ما این کار را نکرده‌ایم. ما در این حال که منابع داریم، اما همان منظومه‌های فکری آنها را آوردیم؛ حالا هر کسی به هر جا دسترسی پیدا کرد؛ یکی با اثرش ارتباط داشت، از آنچه که دانشمند اثرش گفته بود؛ یکی زبان فرانسه بلد بود، از آن که در فرانسه حرف زده بود؛ یکی با

انگلس آلمان مربوط بود، از آن که با زبان انگلیسی از زبان آلمانی حرف زده بود، تقلید کرد؛ شد تقلیدی. مخالف بن هم که مخالف بن آزادی محسوب می شدند، در واقع از هم بن سوراخ گزیده شدند - که هر دو گروه از یک سوراخ گزیده شدند - آنها هم چون دیدند که حرفها، حرفهای ضد بنی است، حرفهای ضد الهی است، با آن مواجه شدند. امروز ما کمبود داریم، ما خلأهای زیادی داریم، شکافهای زیادی وجود دارد؛ و ضمن اینکه منابع داریم، منظومه فکری نداریم. اینجا در جمع امروز، آقای دکتر برزگر - اگر اشتباه نکنم - به نظرم تنها دوستی بودند که یک منظومه ارائه کردند. ممکن است شما آن منظومه را ناقص بدانید و ناقص باشد؛ حرفی نیست. ما باید برویم به سمت منظومه ساز؛ یعنی قطعات مختلف بن پازل را در جای خود بنشانیم، یک ترسیم کامل درست کنیم؛ به این احتیاج داریم. این هم کار یک ذره، دو ذره نیست کار یک جلسه، دو جلسه نیست کار جمعی است و تسلط لازم دارد؛ هم تسلط به منابع اسلامی، هم تسلط به منابع غربی؛ که عرض خواهیم کرد.

خب، دو سه نکته من عرض بکنم. یک مسئله، مسئله تبیین موضوع است. ببینید، دوستان اینجا اشاره کردند به آزادی معنوی. آزادی معنوی به آن معنایی که در بعضی از روایات ما هست و برخی از متفکرین ما مثل مرحوم شهید مطهری به آن اشاره کردند، برترین انواع فضیلتهای انسان است - در این شکی نیست - منتها این، محل بحث ما نیست. اصلاً بحث ما درباره آزادی معنوی به معنای سلوک الهی و قرب الهی و پیش رفتن در وادی توحید - که آدمهایی مثل ملا حسنی نقوی همسانی مرحوم آقای قاضی مرحوم آقای طباطبائی محصول این هستند - نیست بحث ما درباره آزادی های اجتماعی و سیاسی، آزادی های فردی و اجتماعی است مسئله امروز دنیا این است. خیلی خوب، ممکن است ما صد مسئله دیگر هم داشته باشیم که غرب از آنها اصلاً خبر نداشته باشد - هم بن سلوکیهای معنوی و اینها از این قبیل است - خب، آن را هم در جای خودش بحث کنیم. آنچه که ما دنبالش هستیم، آزادی به هم بن معنای متداول و دارج بن محافل دانشگاهی و سیاسی و روشنفکری امروز دنیا است، که راجع به آزادی بحث می کنند. ما راجع به این می خواهیم بحث کنیم. آزادی معنوی به آن معنای سلوک الهی و قرب الهی و نظر الهی و حب الهی و اینها، آن به جای خود یک موضوع دیگر است. به یک معنا، یک آزادی دیگری وجود دارد که می توان آن را آزادی معنوی دانست و آن، آزادی از چنگ عوامل درونی است که مانع عمل آزاد ما در جامعه می شود، مانع آزاداندیشی ما در جامعه می شود؛ مثل ترس از مرگ، ترس از گرسنگی، ترس از فقر. در قرآن به این ترسها اشاره شده است: «فلا تخشوا الناس و اخشون»، (1) «فلا تخافوهم و خافون ان کنتم مؤمنین»، (2) خطاب به بن غمیر: «و تخشی الناس و الله احق ان تخشاه». (3) ترس از سلب امتیازات. فرض کنید ما در فلان دستگاه یک امتیازی داریم؛ اگر این حرف را بزنیم، اگر این آزادی را به خرج دهیم، اگر این امر به معروف را بکنیم، ساقط می شویم. طمع موجب می شود که من آب شما را نگویم، با شما آزادانه برخورد نکنم - شمائی که صاحب قدرت هست - برای خاطر اینکه در شما طمع داریم. احساسات، تعصبات، بغا و غلط، احتیاجها؛ اینها هم یک نوع موانع درونی است، که آزادی از اینها را هم می شود اسمش را گذاشت آزادی معنوی. بنابراین ما دو تا اصطلاح در آزادی معنوی داریم: یک اصطلاح، آن اصطلاح اول است که عروج الهی و قرب الهی و حب الهی و اینهاست. آن اصلاً وارد بحث ما نیست، آن یک مقوله دیگر است. دیگری، آزادی معنوی به معنای رها شدن از قیود درونی و پابندی های درونی است که نمی گذارد من جهاد بروم، نمی گذارد من مبارزه کنم، نمی گذارد من صریح حرف بزنم، نمی گذارد من مواضع خودم را آشکارا بگویم، من را دچار نفاق می کند، دچار دورویی می کند. در مبارزه با موانع آزادی، این بحث قابل طرح است.

نکته بعدی این است که ما می خواهیم نظر اسلام را بدانیم که ما که با کسی رودرباشی نداریم. ما اگر بخواهیم نظرات منهای اسلام را - هر چه که ذهن ما می پزد و می پروراند - دنبال کنیم، به همان آشفته گانهایی دچار می شویم که متفکرین غربی در زمره نهایی گوناگون مبتلا می هستند؛ هم در فلسفه دچار هستند، هم در ادبیات و هنر دچار هستند، هم در مسائل اجتماعی دچار هستند؛ آراء متضارب گوناگون علیه یکدیگر، که غالباً هم اینها امتداد عملی پیدا نمی کنند. نه، ما دنبال این هستیم که ببینیم نظر اسلام چیست.

پس ببینید ما در بحث آزادی، اول بن محدودیت را برای خودمان درست می کنیم. آن محدودیت چیست؟ عبارت است از این که ما نظر اسلام را می خواهیم؛ خودمان را محدود می کنیم به نظر اسلام و چهارچوب اسلامی. این، اول بن محدودیت. در بحث آزادی، از محدودیت ترس می. چون وقتی گفته می شود آزادی، آزادی در معنای اولی - که با حمل اولی ذاتی مشخص می شود - یعنی رها شدن. کسی که می خواهد درباره آزادی بحث کند، کأنه هر چه زی که اندکی با این رها شدن منافات داشته باشد، برایش سنگ بن می آید؛ یعنی دنبال استثناء می گردد. قاعده عبارت است از رهایی مطلق. او دنبال این می گردد که «آیا ما خرج بالدا» «لاش چیست؟»، که بگویم خب، در این زمره نهایی آزادی نه، در آن زمره نهایی آزادی نه؛ از این چند تا زمره که بگذریم، آزادی بله. این اشتباه را انسان ممکن است در مواجهه با بحث آزادی بکند. من عرض می کنم اینجوری نیست. از اول هیچ پیش فرضی وجود ندارد که بخواهد به ما آزادی مطلق را بدهد - که حالا عرض خواهیم کرد که اصلاً منشأ آزادی در اسلام چیست - از اول چنین پیش فرضی نداریم که یک

آزادی مطلق حق انسان است، متعلق به انسان است، برای انسان ارزش است، حالا بگردیم ببینیم که استثناها کدام است، «ما خرج بالذلّ لها کدام است؟»، قضیه ۱۴ نجوری نیست. ما از محدودیت نترسیم. همان طور که عرض کردم، اول بن محدودیت ما که دربارهی مباحث آزادی در اسلام حرف میزنیم، این است که چگونه در «اسلام»؛ یعنی از اول، چهارچوب درست میکنیم؟ از اول برای محدودیت درست میکنیم. آزادی در اسلام به چه معناست؟ این خودش شد محدودیت. نه، بحث ما اصلاً بن است.

در آیه معروف سورهی مبارکهی اعراف میفرماید: «الَّذِينَ تَبِعُوا رَسُولَ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي جَدُّونَهُ مَكْتُوبًا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ أَمْرَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَحَلَّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتُ وَحُرِّمَ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثُ وَضَعَهُمْ أَصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ». (۴) بن واضحتر بن آیه در قرآن برای آزادی است، که «اصر» را برمیدارد. «اصر» آن طنابهایی است که به پای پیغمبر میبندند تا با او راه نبرد؛ یعنی آن را متصل می کنند به زمین. «و لکنه اخلاذ الی الارض»؛ (۵) آن اخلاذ الی الارض است. «اواصر» ما آن چیزهایی است که ما را میچسباند به زمین، مانع پروازمان می شود. «غل» هم که غل است دیگر، غل و زنج را است که پیغمبر آمده است غل و زنج را بردارد. در هم بن آیه، قبل از آنکه «ضَعُ عَلَيْهِمُ أَصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» را بگویم، میگویم: «و حَلَّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتُ وَحُرِّمَ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثُ». خوب، حلال و حرام یعنی چه؟ حلال و حرام یعنی حد گذاشتن، منع کردن؛ ممنوعیت همراهش است. از وجود محدودیت و ممنوعیت در ذهنمان، هنگامی که راجع به آزادی بحث میکنیم، اصلاً با نداشته باشیم.

بعضی از آقایان گفتند تفاوتی جوهری بن نگاه به آزادی و نظر به آزادی در اسلام و در غرب وجود دارد؛ حالا بخصوص در غرب، برای اسم را مطرح کردند؛ که البته مکاتب دیگر هم هست، لکن همه در آن جهت شریکند. بله، راست است؛ همه بن تفاوتی که آقایان گفتند، وجود دارد؛ لکن مهمتر بن تفاوت این است: در غرب اسم، منشأ آزادی، به عنوان حق با عنوان تک ارزش، عبارت است از تفکر انسانگرائی - اوماناسم - چون محور عالم وجود و محور اختیارات در این عالم کون عبارت است از انسان؛ آن هم بدون اختیارات معنی ندارد؛ پس با اختیارات و آزادی داشته باشد. البته این اختیارات، غریزاتی است که «جبر و اختیارات» است. جبر و اختیارات را هم بعضی از آقایان مطرح کردند. بحث اختیاراتی که در جبر و اختیارات میکنیم، این است که انسان «توانایی انتخاب» دارد - توانایی ذاتی و طبیعی دارد - اما در اینجا که صحبت انتخاب میکنیم، چگونه «حق انتخاب» دارد. بن توانایی انتخاب حق و حق انتخاب، یک ملازمهی قطعی وجود ندارد. البته می شود یک ملازماتی برایش فرض کرد، اما اینجوری معلوم نیست قانعکننده باشد. پس آنچه که آنها میگویند، این است؛ آنها میگویند انسان، محور است؛ یعنی در واقع خدای عالم وجود، انسان است و نمیتواند بدون قدرت انتخاب و بدون اراده، وجود داشته باشد. یعنی بدون اعمال اراده - که همان معنای دیگر آزادی است - امکان ندارد که ما فرض کنیم انسان، صاحب اختیار عالم وجود است. این، پای بحث آزادی است. این، مبنای تفکر اوماناسمی دربارهی آزادی است.

در اسلام مسئله بکلی از این جداست. در اسلام مبنای اصلی آزادی انسان، توحید است. البته دوستان بعضی از موارد دیگر را هم ذکر کردند - آنها هم درست است - اما آن نقطهی کانونی، توحید است. توحید فقط عبارت نیست از اعتقاد به خدا؛ توحید عبارت است از اعتقاد به خدا، و کفر به طاغوت؛ عبودیت خدا، و عدم عبودیت غیر خدا؛ «تعالوا الی کلمة سواء بننا و بنکم آلا نعبد آلا الله و لا نشکر به شئنا». (۶) نمیگویم «لا نشکر به احد» - البته یک جایی هم «احداً» دارد، اما اینجا هم از آن است - میفرماید: «و لا نشکر به شئنا»؛ هیچ چیزی را شرک خدا قرار ندهیم. یعنی شما اگر از عادات بد بدلیل پیروی کنید، این برخلاف توحید است؛ از انسانها پیروی کنید، هم بن جور است؛ از نظامهای اجتماعی پیروی کنید، هم بن جور است - آنجائی که به ارادهی الهی منتهی نشود - همهی آنها شرک به خداست، و توحید عبارت است از اعراض از این شرک. «فمن کفر بالطاغوت وؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی»؛ (۷) کفر به طاغوت وجود دارد، بعدش هم ایمان به خدا. خوب، این معنایش همان آزادی است. یعنی شما از همهی قوود، غریزاتی عبودیت خدا، آزادید.

بنده سالها پیش در نماز جمعهی تهران، ده پانزده جلسه راجع به هم بن بحث آزادی صحبت کردم؛ آنجا به یک مطلبی اشاره کردم و گفتم ما در اسلام، خودمان را بندهی خدا میدانیم؛ اما بعضی از ادیان، مردم و خودشان را فرزند خدا میدانند. گفتم این یک تعارف است؛ فرزند خدا هستند و غلام هزاران انسان، غلام هزاران شیء و شخص! اسلام این را نمیگوید؛ میگوید فرزند هر کس میخواهی، باش؛ فقط با غلام خدا باشی، غلام غیر خدا نباشی. عمدهی معارف اسلامی که در باب آزادی وجود دارد، ناظر به هم بن نکته است.

این حدیث معروفی که هم از امام المؤمنین نقل شده، هم ظاهراً از امام سجاد نقل شده، من در ذهنم هست که از امام هادی (علیه السلام) هم نقل شده، میفرماید: «أولاً حرّ دعه هذه اللماظة لأهلها» - این آزادی است - آقا آزادهای نیست که این متاع پست را - لفاظیه را، آب بینی ادهان - وان پستی را - جلوی اهلش بندازد؟ خوب، تا اینجا چیزی فهمیده نمیشود. معلوم می شود که هر کسی است که این را جلوی اهلش بندازد، خودش دنبال این نرود. بعد

م گو د: «فلس لأنفسکم ثمن الالجنة فلا تب عوها بفرها»؛ (8) قیمت شما فقط بهشت است. معلوم م شود که برای آن لفاظه م خواستند قیمت بپردازند؛ معنی آن لفاظه را م دادند که نفس ان را ببرند، هستی ان را ببرند، هویت و شخصیت ان را ببرند؛ بحث معامله در کار بوده، از آن معامله نهمی م کند. اگر بناست معامله کند، چرا نفسان را در مقابل ان لفاظه م دهه؛ فقط در مقابل بهشت و عبودیت خدا بدهه م. بنابراین نقطهی کانونی، ان است. البته یک نقطهی کانونی دگر هم وجود دارد که عبارت است از همان کرامت انسانی، که هم بن «فلس لأنفسکم ثمن الالجنة» ان را نشان م دهد؛ که دگر حالا وارد ان قضیه نشو م.

یک نکتهی دگر ان است که ما در تمسک به منابع اسلامی - که هم بن طور که بعضی از آقا ان اشاره کردند، منابع قرآنی و غیر قرآنی و حدیثی، فراوان وجود دارد؛ که باز بنده در همان سلسله سخنرانیهایی ان وقت، فرصت و مجال داشتم، گشته بودم و مبالغی را بدم کرده بودم، که آنها را در نماز جمعه م خواندم - فقط نباید به دنبال ان باشم که اثبات کند م بحث دربارهی آزادی، هدیهی غرب و هدیهی اروپا به ما نیست. چون گاهی برای ان استفاده م کند م، که آقا چرا بعضی از غربزدهها م گویند ان مفاهیم را اروپاییها به ما دادند؛ نه، قرنهای پیش از پیداشدن ان مباحث در اروپا، بزرگان اسلام آنها را گفتند. خیلی خوب، ان یک فایده است اما فقط ان نیست. ما با مده به منابع مراجعه کند م، برای انکه بتوانم ان منظومهی فکری مربوط به آزادی را از مجموع ان منابع بگردم م.

نکتهی دگر ان است که ما دربارهی آزادی، از چهار منظر م توانم بحث کند م: یکی از منظر حق، به اصطلاح قرآنی، نه به اصطلاح فقه و حقوق؛ که حالا مختصر توضیحی عرض خواهم کرد. یکی از منظر حق، به اصطلاح فقه و حقوق، ملک، حق در قبال ملک. یکی از منظر تکلیف. یکی هم از منظر ارزشگذاری، نظام ارزشی. به نظر من از همه مهمتر، ان بحث اول است که ما راجع به آزادی از منظر حق، به اصطلاح قرآنی عمل کند م. حق در اصطلاح قرآن - که شاید تعبیر «حق» بشود از دو دست مرتبه در قرآن تکرار شده؛ خیلی چیز عجیبی است - یک معنای عمیق و وسیعی دارد؛ که حالا آنچه به طور خلاصه و مجمل در دو کلمه شامد بشود یک معنای سطحی از ان داد، به معنای دستگاه نظاممند و هدفدار است. خدای متعال در آیات متعددی از قرآن م گوید: همهی عالم وجود بر حق آفریده شده؛ «ما خلقناهما الا بالحق»؛ (9) «خلق الله السماوات و الارض بالحق»؛ (10) معنی ان دستگاه عالم وجود و دستگاه آفرینش - از جمله وجود طبعی انسان، منهای مسئله اختیار و اراده در انسان - یک دستگاه ساخته و پرداخته و به هم پیوندزدهی متصل به یکدیگر و دارای نظام و دارای هدف است. بعد ان هم بن مسئله را دربارهی تشریح بان م کند. در مورد تکون، به برخی از آیات اشاره کردم. در مورد تشریح م فرما م: «نزل الكتاب بالحق»؛ (11) «ارسلناك بالحق بشرا و نذرا»؛ (12) «لقد جائت رسل ربنا بالحق»؛ (13) ان حق، همان حق است ان در عالم تکون است، ان در عالم تشریح است. ان معنایش ان است که عالم تشریح، به حکمت الهی، صددرصد منطبق با عالم تکون است. ارادهی انسان م تواند یک گوشههایی از ان را خراب کند. البته چون منطبق با عالم تکون است و جهت، جهت حق است - معنی آنچه که با م باشد، حکمت الهی ان را اقتضاء کرده - لذا در نهایت، ان حرکت عمومی و کلی غلبه پدیده م کند بر همهی ان کارهای جزئیایی که تخطی و تخلف و انحراف از ان راه است بنابراین تخلفهایی ممکن است انجام بگردد. ان عالم هستی است، ان هم تشریح است. خوب، یکی از مواد ان عالم، ارادهی انسان است؛ یکی از مواد ان تشریح، آزادی انسان است پس ان حق است. با ان دمه به مسئله آزادی نگاه کند م، که آزادی حق است در مقابل باطل.

یک نگاه هم از لحاظ حق به اصطلاح حقوقی است، که عرض کرد م ان توانایی مطالبه کردن را به او م دهد - معنی دارای یک خصوصیتی است که م تواند چیزی را مطالبه بکند - که ان تفاوت م کند با ان بحث اختیار در حق انتخاب در جبر و اختیار.

یکی هم مسئله تکلیف است، که آزادی را از دیدگاه یک تکلیف بان نگاه کند م. انجور نیست که بگویم خیلی خوب، آزادی چیزی خوبی است، اما من ان چیزی خوب را نمیخواهم. نخر، نمیشود، بان انسان به دنبال آزادی باشد؛ هم آزادی خود، و هم آزادی دگرا؛ نباید اجازه بدهد که کسی در استضعاف و ذلت و محکومیت باقی بماند.

ام المؤمنین (عالمالسلام) فرمود: «لا تکن عبدا رک و قد جعلک الله حرا»؛ (14) قرآن هم فرموده است: «ما لکم لا تقاتلون فی سبیل الله و المستضعفین»؛ (15) معنی شما موظفد آزادی دگران را هم تأمین کند، ولو با قتال که حالا انها دگر بحثهای گوناگون است.

چهارم بن نقطه هم ارزش است که ان در نظام ارزشی اسلام، از عناصر درجهی اول است البته همان آزادایی که موجود است.

خوب، من آخر بن حرفم را ان قرار بدهم که ما حالا که مخواهیم دربارهی مسئله آزادی بحث کند م و تحقیق کند م و پژوهش کند م و پیش برویم، نسبتمان با نظرات غربی چه باشد؟ ان یک نکتهی اساسی است. خوب، بحثهایی که آقا ان و خانها کرد م، همه نشان م داد که یک فاصله عمیقی بن نگاه و نگرش اسلام و نگاه و نگرش غرب وجود دارد؛ و درست هم هست، هم بن است. منشأ اصلی هم - هم بن طور که عرض کرد م - ان است که ملاک و معیار

آزادی در آنجا بحث انسانسالاری است، در اینجا بحث خداسالاری است، عبودیت خداست، توحید الهی است. این به جای خود محفوظ. یک وقت ما نگاه کنیم به نظرات غربی، ملاحظه کنیم این نظرات خروجی خوبی نداشته‌اند؛ واقعاً قضیه این است دیگر. حالا این همه متفکرین برجسته و بزرگشان - کانت و گورکانت و دیگران - راجع به آزادی حرف زده‌اند و مطالبی گفته‌اند؛ کوجای دنیا غرب از لحاظ عمل، رفتارشان منطبق است با آن چه زهائی که آنها گفته‌اند و آنها خواسته‌اند؟ آن محدود تهائی که آنها مراعات کرده‌اند و ملاحظه کرده‌اند، وجود ندارد. اگر فرض کنیم این چه زنی که امروز در واقعیت غرب ملاحظه کنیم، عملاً ترجمه‌ای عملی آنهاست، پس آنها هم خیلی وضعشان بد بوده؛ چون امروز وضعیت غرب از لحاظ آزادی، وضعیت بسیار بدی است؛ یعنی به هیچ وجه قابل دفاع نیست. در غرب، امروز آزادی اقتصادی به همین شکلی است که آقا اینجا اشاره کردند. در حوزه اقتصادی: تصاحب موقعتی اقتصادی به وسیله اشخاص معدود. اگر کسی توانست با زرنگی ابا تقلب ابا هر شکل دیگری، خودش را به باشگاه توانگران اقتصادی برساند، همه چه زمال اوست. البته در آمریکا نگاه نمیکنند به سابقه اشرافگرایی برخلاف اروپا و سنتهای اروپائی که آنهاجا یک مقداری به این مسائل اهمیت میدادند؛ در گذشته بیشتر، در حالا کمتر. در آمریکا آنجور سابقه‌های اشرافی و خانوادگی و آنها وجود ندارد. آنجا هر کسی - ولو یک باربر، یک حمال - بتواند یک وقت از یک موقعتی استفاده کند و خودش را به آن نقطه‌ی بالایی برساند، در ردیف آن سرماهدارهاست و از امتیازات برخوردار میشود و امتیازات مال آنهاست. در آن منسوری که آمریکا آنها را درست کردند، یکی از بزرگان و پشروان و بنانگذاران آمریکا کای امروز - که مال دوستان سال قبل است و من الان آدم نیستند کدماشان است؛ تقریباً اندکی پیش از انقلاب که فرانسه، که در آمریکا آن حوادث اتفاق افتاده و دولت آمریکا کاشکال شده - مگودادارهی کشور آمریکا با بدست همان کسانی انجام بگیرد که ثروت کشور آمریکا در دست آنهاست. این یک اصل کلی است، هیچ ابائی هم نمیکنند. ثروت کشور دست این عده است، اینها هم با بد کشور را اداره کنند؛ درست نقطه‌ی مقابل آنچه که برادر عزیزمان خواهند با تعاون آنها درست کنند، که همه حقوق مدنی داشته باشند، ولو یک سهم داشته باشند. خوب، این آزادی اقتصادشان.

در زمینه سیاسی هم شما این بازی تراحات دوحزبی را ملاحظه کنید که صحنه‌ی سیاسی را در انحصار خودشان درآوردند و قطعاً کسانی که وابسته‌ی به این احزاب هستند، مراتب و اندازه‌هایشان بسیار کمتر از یک درصد است. اصلاً این احزاب امتداد حق‌قی و واقعی در بطن جامعه ندارند؛ در واقع باشگاه‌هایی هستند برای تجمع یک عده‌های. آنهائی که مآند رأی میدهند، ابه شعارها فریب بخورند، تحت تأثیر تسلط رسانهای هستند که فوقالعاده در غرب غنی و پیشرفته است؛ بخصوص در آمریکا که واقعاً فاصله‌اش با ما فاصله‌ی زمینی تا آسمان است از لحاظ توانائی آنها در تبلیغ و دیگرگون کردن واقعیتها - سه راه را سه نشان دادن، سه راه را سه نشان دادن - فوقالعاده در این زمینه پیشرفته و کارآمدند. به این وسیله آنها مردم را میکشند.

در زمینه مسائل اخلاقی هم همین همجنسبازی است که این خواهر عزیزمان زمان آمدند گفتند؛ هم این مفاسدی که وجود دارد. البته برخی فوود هنوز باقی است. این فوود هم آدم حدس میزند که بزودی از بین خواهد رفت؛ یعنی ازدواج با محارم، زنا با محارم؛ منطقی است؛ چرا که برای اینها داشته باشد. اگر فرض کنیم ملاک و جواز همجنسبازی و زندگی مشترک بدون همسری، همان انسان است، خوب یک نفر هم مثل پدر ما کند فرضاً با محارم خودش یک چنین فجوری را انجام دهد؛ چرا با بدمانعی وجود داشته باشد؟ یعنی منطقی وجود ندارد. قاعداً هم این موانع از بین خواهد رفت، این موانع هم از آنها گرفته خواهد شد.

بنابراین واقعیتهای جامعه‌ی غربی، خیلی واقعیتهای بد، تلخ، زشت و بعضاً نفرتانگه است؛ نه عدالتی هست، نه چه زنی هست؛ تبعیض هست، زورگویی هست؛ در زمینه مسائل جهانی، جنگ‌افروزی هست. برای اینکه کارخانه‌های تولید اسلحه به پول و نوائی برسند، بدین دو ملت جنگ به راه می‌اندازند، برای اینکه آن کارخانه ورشکست نشود! مآند کشورهای خلیج فارس را از ایران، از جمهوری اسلامی میترسانند، برای اینکه به آنها فانتوم بفرشند، مآژ بفرشند! این کارها به طور دائم دارد انجام بگیرد.

با مقولات شرق - مقولهای مثل حقوق بشر، مقولهای مثل مردمسالاری - برخورد گزینشی میشود؛ برخوردهای بسیار بد و غیر اخلاقی با این مقولات انجام بگیرد. بنابراین وضعیت واقعیتهای کنونی زندگی در غرب، همان غربی که فلاسفه‌اش آن همه در باب آزادی حرف زده‌اند، وضعیت واقعاً بدی است.

انسان به این نظرات نگاه کند، پس آن نظرات را رد کند؛ این یک جور نگاه است. بنده معتقدم که این نگاه را نباید مطلق کرد. بله، این واقعیتها تا حدود زیادی نشاندهنده‌ی این است که آن متفکرین که از خدا دور شدند و خودشان را از هدایت الهی مستغنی یافتند و فقط به خودشان متکی شدند، دچار گمراهی شدند؛ خودشان را گمراه کردند، قومشان را هم گمراه کردند؛ خودشان را جهنمی کردند، قومشان را هم جهنمی کردند؛ در این تردید نیست. منتها من آنجور فکر نمیکنم که مراجعیه‌ی ما به نظرات متفکرین غربی، با تضارب آرائی که آنها دارند، با شکسوتی در این زمینه نمی

فکر آرائی و منظومه آرائی و چ نش موضوعات کنار هم، برای متفکر بن ما مف د خواهد بود، به یک شرط و آن شرط، عدم تقلد است؛ چون تقلد، ضد آزادی است؛ بنا د تقلد انجام یگ رد؛ اما نوع کار آنها م تواند به شما کمک کند. ما حرفهای د گری هم ا نجا نوشته بود م، که د مگر ساعت خ لمی د ر شد؛ مخصوصاً برای خود بنده که ا بن ساعت معمولاً بنا دار م ب دار نباش م و من ا بن ساعت ب دار ن ستم. حضور آقا ان محترم و خواهران و دوستان عز ز آنچنان نشاطی به انسان م دهد که خواب از انسان دور م شود. گفت: «آنگه رسی به دوست که ب خواب و خور شوی». «خواب» ش فعلاً امشب ا نجوری شد که تأخ ر افتاد، اما «خور» ش در خدمت آقا ان هست م انشاءالله! والسلام علیکم ورحمةالله وبرکاته

- (1) مائده: 44
- (2) آل عمران: 175
- (3) احزاب: 37
- (4) اعراف: 157
- (5) اعراف: 176
- (6) آل عمران: 64
- (7) بقره: 256
- (8) تحفالعقول، ص 390
- (9) دخان: 39
- (10) جاؤ 4: 22
- (11) بقره: 176
- (12) بقره: 119
- (13) اعراف: 43
- (14) نهج البلاغه، نامه 31
- (15) نساء: 75